

نگاهی به مقاله

«گذری بر التعریف بطبقات الأمم»

غلامرضا جمشیدنژاد اول

ناقد محترم را دشوار و مبهم ساخته است؛ مثل: تعبیر «امت فارسی» به جای «ملت ایران»، نیز «قوم فارس» به جای «ملت ایران»، «پادشاهان فارس» به جای «پادشاهان ایران» و «سقوط پادشاهی فارس» به جای «سقوط شاهنشاهی ساسانی». همچنین تعبیرهای نامتداول دیگری از قبیل «مهمان به علم و بی‌اهتمامان به آن»، «معیشت صاعد در اندلس»، «ارسطوطاليس» به جای «ارسطو»، «علاقات فکری و دینی» که معلوم نیست، منظور «روابط فکری و دینی» است، یا «علائق دینی و فکری» و نیز تعبیر «حدود بلدان عربی» به جای «حدود عربستان» و به کار بردن «بند قلس» به جای «امپدوکلس» و مانند اینها که همه و همه دست به دست هم داده و معرفی ناقد محترم از متن کتاب را ناقص و مبهم کرده‌اند (۳۸-۳۹).

۳. تهیه و تدارک نسخه‌های خطی:

با وجود اینکه در چند جای مقدمه التعریف بطبقات الأمم، تکرار کرده‌ایم که «تلاش اصلی تهیه و تدارک نسخه‌های موجود کتاب در کتابخانه‌های مختلف جهان را مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی به عهده گرفت و علاوه بر نسخی که بدین طریق در اختیار درآمد، از مطالبی هم که در خلال قرون و اعصار، مورخان بزرگ اسلامی و دیگر دانشمندان و کتاب‌شناسان، همچون قفطی، ابن ابی‌اصیبعه، ابن سعید اندلسی، ابن العبری، مقرئ، حاجی خلیفه و... در آثار خود از کتاب التعریف بطبقات الأمم به شکل‌های مستقیم یا غیر مستقیم، صریح یا به اشاره و یا تلویحی نقل کرده بودند، استفاده شد و جمیع نسخه‌ها و کتب مورد استفاده در تصحیح متن با حروف الفبا، رمز‌گذاری

نخست از ناقد محترم جناب آقای محمد علی سلطانی، تشکر می‌کنم که زحمت کشیده‌اند و مقاله «گذری بر التعریف بطبقات الأمم» را نوشته‌اند که در مجله وزین آینه پژوهش، شماره ۴۷، آذر ۱۳۷۶، در صفحه‌های ۳۸-۴۲ چاپ شده است و سپس به خاطر چند نکته که به ضرورت، آنها را در اینجا تذکر می‌دهم، از ایشان معذرت می‌جویم.

۱. تنظیم کتاب التعریف بطبقات الأمم:

این سخن ناقد محترم که فرموده‌اند: «قاضی صاعد کتابش را در چهار باب تنظیم کرده و باب چهارم آن را ده فصل قرار داده است»، به طور کامل اشتباه است؛ زیرا قاضی صاعد اصلاً کتابش را باب بندی و فصل بندی نکرده است، بلکه این تنظیم کتاب در چهار باب و باب چهارم در ده فصل، از کارهای مصحح است که تمامی عنوان‌ها را هم در داخل دو قلاب قرار داده (نک: ص ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۱۵، ۲۳۵، ۲۷۴) و در دو مورد نیز این موضوع را متذکر شده است، تا مبادا برای خوانندگان محترم، چنین اشتباهی رخ دهد که متأسفانه برای ناقد محترم رخ داده است! مصحح یک بار در آخرین قسمت «کشاف رموز التحقیق» و بار دیگر هم در شروع متن اصلی کتاب، در پاورقی شماره ۵، موضوع فوق را تذکر داده است.

۲. معرفی محتوای کتاب:

در معرفی محتوای کتاب نیز، علاوه بر نارسایی کلی، استفاده از تعبیرهای نامتداول و نامأنوس در زبان فارسی، زبان

گردید و شرح هر یک از آن رمزها و معرفی هر نسخه یا کتاب مربوط به هر رمز در تحت عنوان «کشاف الرموز» آورده شد. « (ص ۹۵، ۹۷، ۱۲۹)، با این حال ناقد محترم فرموده اند: «مصحح می نویسد که برای تمام نسخ بجز نسخه عبری درخواست ارسال شده است، لکن نمی افزاید که چه پاسخی از درخواستها دریافت [کذا] است» (ص ۳۹-۴۰)!

۴. کیفیت تهیه و تدارک نسخه ها:

ناقد، آن گاه نوشته اند:

«چرا محقق محترم با تاکید بر اینکه اقدام برای گردآوری نسخ کتاب را از طریق مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی انجام داده است، در قسمت کشاف رموز التحقيق تنها به وجود یک نسخه در کتابخانه مرکز مزبور اشاره کرده است، آیا این بدان معنی است که محقق توفیقی در به دست آوردن نسخ خطی نداشته است؟».

متأسفانه، باز هم ناقد محترم دقت کافی، مبذول نفرموده اند و گرنه درمی یافتند که در کتابخانه مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، هیچ نسخه ای از کتاب التعريف بطبقات الأمم، وجود نداشته است و گویا ناقد توضیح مربوط به رمز حرف «ن» را خوب دریافت نکرده و در نتیجه توهم وجود یک نسخه خطی از کتاب قاضی صاعد در کتابخانه مزبور برایشان حاصل آمده است. در عبارت محقق (در توضیح رمز «ن» که، مربوط است به کتاب نشوة الطرب ابن سعید مغربی و نسخه خطی عکسی از آن در مرکز موجود است، هیچ گونه اشاره ای به وجود یک نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکز مزبور از کتاب التعريف بطبقات الأمم قاضی صاعد اندلسی وجود ندارد. علاوه بر این در سرتاسر مقدمه محقق به تکرار بر این امر تأکید شده است که هیچ نسخه ای از التعريف بطبقات الأمم در هیچ یک از کتابخانه های ایران موجود نبوده است و در قسمت معرفی نسخه های خطی کتاب قاضی صاعد نیز تأکید کرده ایم که هجده نسخه خطی کتاب که به معرفی آنها پرداخته ایم، در کتابخانه های خارج از ایران، همچون: لندن، پاریس، ترکیه و ... موجودند، نه در ایران و عمده ترین کار مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی تهیه و تدارک این نسخه ها برای محقق بوده است.

به نظر می رسد که ناقد محترم معنای «تهیه و تدارک» را درست دریافت نکرده اند، از این رو توضیحاً می گوئیم که: مرکز مزبور با کتابخانه های مذکور ارتباط برقرار ساخته و فیلم های نسخه های خطی را که ایشان به کتابخانه مرکز ارسال می کردند، ریاست محترم کتابخانه، جناب آقای عنایت الله مجیدی، به بخش ظهور فیلم کتابخانه مبارك آستان قدس رضوی - علیه آلا ف

التَّحِيَّةُ وَالشَّاءُ - می فرستادند و ایشان هم پس از ظهور میکروفیلم ها، اصل و تصویر ظاهر شده را به کتابخانه مرکز ارسال می کردند و ایشان نیز آنها را در اختیار محقق می گذاردند و نه نسخه خطی بدین ترتیب در اختیارمان قرار گرفت که علاوه بر ثبت مشخصات آنها و رمزگذاریشان در «کشاف رموز التحقيق»، در صفحه های ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵ و ... کتاب التعريف بطبقات الأمم نیز، دست کم، شش هفت تصویر از صفحه های ابتدا، انتها و عنوان های برخی از آنها به چاپ رسیده است.

بنابر این جای بسی تعجب است که ناقد محترم، بی عنایت به این تصاویر، می گویند: «... لکن نمی افزاید که چه پاسخی از این درخواستها دریافت [هكذا] است!» و یا می پرسند که: «آیا این بدان معنی است که محقق توفیقی در به دست آوردن نسخ خطی نداشته است». البته، روند تهیه و تدارک نسخ خطی التعريف بطبقات الأمم، همچنان ادامه دارد و امیدواریم که به خواست خداوند، بتوانیم تمامی نسخه های موجود آن کتاب شریف را، در ایران گرد آوریم. چنان که روند کاوش برای پیدا کردن نسخی از کتاب های دیگر قاضی صاعد اندلسی نیز ادامه دارد و در این جهت در خلال زیارت حضرت زینب - سلام الله علیها - محقق گرامی و دوست عزیزمان، جناب آقای استاد دکتر عدنان محمد آل طعمه - سلمه الله تعالى - که مزید بر همه خوبی هایی که دارند، از نسخه شناسان ارزشمند کتاب های خطی جهان اسلام نیز به شمار می روند، با اشتیاق، مسؤولیت جستجوی آثار صاعد اندلسی را در میان نسخ خطی کتابخانه های سوریه، از قبیل: المكتبة الظاهرية و ... پذیرفتند و جای بسی امید است که در صورت برپاسازی کنگره هزارمین سالگرد تولد قاضی صاعد در ۱۴۲۰ هجری قمری، یعنی سال آینده، زمینه برای این جستجوها و پژوهش ها و همکاری های تحقیقاتی، به عنایت الهی، آماده تر گردد و نتایج حاصل، در امر خطیر گسترش فرهنگ اسلامی به کار گرفته شود که به خصوص برای مقابله با تهاجم فرهنگی سخت کارساز خواهد بود.

۵. درباره نسخه بدل ها:

ناقد محترم پرسیده اند «آیا این بدان معنی است که محقق توفیقی در به دست آوردن نسخ خطی نداشته است و نسخه بدل های نسخ خطی را از نسخه بدل های مذکور در ذیل

چاپ مشهد [هكذا!] (ص ۹۹، مقدمه)، چاپ نجف (ص ۱۰۱)، چاپ علوان [هكذا!] (ص ۱۰۲) و چاپ لاستر [هكذا!] (ص ۱۰۳) گرفته است.

ناقد محترم در این عبارت، کم لطفی و بی دقتی کرده اند؛ زیرا: اولاً، از کتاب التعریف بطبقات الامم، اصلاً چاپ «مشهد»ی وجود ندارد، تانسخه بدلی داشته باشد که محقق بتواند آنها را وام بگیرد؛

ثانیاً، گویا فرصت نیافته اند که توضیح محقق را درباره چاپ نجف این کتاب (ص ۱۰۳) بخوانند و گرنه درمی یافتند که این چاپ هم اصلاً نسخه بدلی ندارد (نک: همانجا)؛

ثالثاً، پس از آن که بوعلوان را به «علوان» تغییر و تخفیف داده اند، توجه فرموده اند که هم متن و هم نسخه بدل های این چاپ، چنان پر از غلط، و ناشی از نادرست خوانی بوعلوان است که غیر قابل استفاده می باشد و محقق این حقیقت را در مقدمه، اثبات کرده است؛ ولی ناقد گویا این قسمت را (ص ۱۱۴-۱۲۸) اصلاً نگاه هم نکرده اند؛

رابعاً، ناقد محترم عنایت نکرده اند که از کتاب، چاپ «لاستر»ی هم وجود ندارد.

ممکن است ناقد محترم بگویند که منظورشان از چاپ «مشهد»، همان چاپ شیخو از کتاب التعریف بطبقات الامم، در مجله «المشرق» بیروت (سال ۱۹۱۱ م) می باشد و منظورشان از چاپ «لاستر»، نیز همان ترجمه فرانسوی رژی بلاشر (پاریس، ۱۹۳۵ م) از کتاب است. در این صورت هم یادآوری می کنیم که این هر دو چاپ (چاپ شیخو و ترجمه بلاشر به فرانسوی) نیز هیچ نسخه بدلی ندارند و مصحح خود، این مطلب را در مقدمه کتاب، تذکر داده است (نک: ص ۹۷-۹۸، ۱۰۲-۱۰۳) و بنابراین، سخنان بعدی ناقد نیز مبنایی ندارد که گفته اند «آیا... نه نسخه دارای رمز در کشف [هكذا] الرموز همان نه نسخه است که سه نسخه در چاپ شیخو [که هیچ نسخه بدلی ندارد]، یک نسخه در چاپ نجف [که آن نیز هیچ نسخه بدلی ندارد]، چهار نسخه در چاپ علوان [هكذا]، که اگر منظور چاپ بوعلوان باشد، غیر قابل اعتماد بودن اصل و فرع و متن و نسخه بدل هایش اثبات شده است. نک: ص ۱۱۴-۱۲۸] و یک نسخه در چاپ بلاشر [که اصلاً چنین چاپی وجود ندارد، بلکه بلاشر فقط کتاب را به فرانسوی ترجمه کرده است!] آورده شده است؟» (ص ۴۰).

۶. بررسی سالنماها:

ناقد محترم پس از آن به قول خود، در صدد پیدا کردن

«اشکال و ایراد در کار مصحح» برآمده اند و گفته اند: «از جمله آن که در مقدمه وی تاریخ ولادت [هكذا] و فوت ها و مطابقت آنها با تاریخ میلاد [ظ: میلادی] عموماً نادرست است»، که صد البته، چنین نیست و ادعای «نادرستی عمومی تاریخ ولادت (!) و فوت ها» کاملاً واهی است و در مورد مطابقت آنها با تاریخ به قول ایشان «میلاد»، به جز یک مورد غلط چاپی در صفحه ۵۸ که غلط چاپی بودن آن کاملاً واضح است و از طریق مقایسه آن با صفحه های دیگری که صحیح آن چاپ شده، نیز می توان بدان پی برد و آن را تصحیح کرد، هیچ مورد دیگری که ادعای «نادرستی عمومی مطابقت آنها» را برساند، وجود ندارد؛ اما با این وصف، ناقد پس از ملاک قرار دادن همان یک مورد غلط چاپی موجود در صفحه ۵۸، شرحی کشاف و تفسیری کبیر در آیین مطابقت تاریخ ها آورده اند که البته، فاقد ارزش علمی و غیر ضروری است و در پایان عبارت خود، بی آن که نیازی باشد، چنین گفته اند که: «همچنین [یعنی، مثل غلط چاپی در صفحه ۵۸] می توانید همه سالنماهای ارائه شده توسط محقق را بررسی و ناهماهنگی تفاوت های بین سالهای قمری و مسیحی را پیدا کنید؛ برای نمونه در صفحه ۳۲ درباره ابن انبار [هكذا!]، صفحه ۲۴ ابن ادریس تجیبی، صفحه ۲۱ ابو محمد بن سعید بن حزم و...».

به راستی این تعمیم و تعبیر «همه سالنماهای ارائه شده» و ادعای ناقد محترم مبنی بر «ناهماهنگی تفاوت های...»، نخست ما را به سختی تکان داد، لذا با حوصله ای مخصوص به تجربه استقرایی پرداختیم و با استقرای کامل همه سالنماهای ارائه شده را، از ابتدای کتاب تا انتها- البته، برای چندمین بار- بررسی کردیم و به رغم تمایل شدید به پیدا کردن «ناهماهنگی تفاوت های بین سال های قمری و مسیحی»، متأسفانه یا خوشبختانه نتوانستیم میانشان ناهماهنگی پیدا کنیم؛ مگر همان معدود اغلاط چاپی که ملاک تعمیم نا به جای ناقد شده است و بدین ترتیب یک جدول کامل از «همه سالنماهای ارائه شده» از ابتدا تا انتهای کتاب التعریف بطبقات الامم پدید آمد که در این جا، همان سه موردی را که ناقد به عنوان «نمونه ناهماهنگی» با تأکید ذکر کرده اند، ارائه می دهیم و در صورت لزوم یا نیاز، به طور کامل به ایشان تقدیم خواهد شد. در تنظیم ستون پنجم این جدول برای سهولت مراجعه ناقد، ارقام صفحه های کتاب تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی، تألیف فردیناند

وستنفلد، و ادوارد ماهلر، چاپ تهران، فرهنگ سرای نیاوران، ۱۳۶۰ هـ. ش / ۱۴۰۲ هـ. ق / ۱۹۸۲ م را آورده ایم که عین

«سالنماهای ارائه شده» در آنها آمده است.

جدول بررسی سالنماهای ارائه شده در التعریف بطبقات الامم:

ردیف	موضوع	صفحه های کتاب التعریف بطبقات الامم	سالنماهای ارائه شده	صفحه های کتاب تقویم تطبیقی
۱	فوت ابن اَبَّار (که «ناقد محترم» او را به اشتباه «ابن انبار» ذکر کرده اند)!	۳۲	م ۱۲۶۰ / ق ۶۵۸	۱۳۲
۲	فوت ابن ادريس تجیبی	۲۴	م ۱۲۳۲ / ق ۶۳۰	۱۲۶
۳	ولادت و فوت ابو محمد بن سعید بن حزم	۲۱	م ۱۰۶۴-۹۹۴ / ق ۴۵۶-۳۸۴	۹۲، ۷۷

۷. تردیدهای بیجا در باب تصحیح های مصحح:

ناقد محترم سپس با نوعی تردید، درباره «تصحیحات مصحح» چنین فرموده اند که: «تصحیحات مصحح محترم چون بر پایه ذوق و استنباط بوده، در مواردی خالی از تردید نیست؛ مثلاً چه دلیلی داریم بر اصالت و تقدم عبارت زیر که مصحح تنظیم کرده است: «... و ما اتصل بكل هذه البلاد. کانت مملکتها واحدة، ملکها واحد و لسانها واحد فارسی (ص ۱۴۲)، با این عبارت که از ترکیب دو نسخه بدل در پاورقی به وجود می آید: «... و ما اتصل بها، کل هذه البلاد کانت مملکة واحدة ملکها واحد و لسانها واحد فارسی» (نسخه ش)». به عرض ناقد محترم می رسانیم که گرچه هر دو عبارت صحیح اند، اما عبارت انتخابی، و نه «تنظیمی» مصحح، برای متن به جهات ذیل ارجحیت یافته است:

الف. به نظر می رسد که قاضی صاعد با تعبیر «... و ما اتصل بكل هذه البلاد» می خواهد به دولت های دست نشانده و تحت الحمایه ای اشاره کند که سلسله های مختلف حکومت مرکزی ایران، پیوسته در مرزهای کشور داشته اند. یعنی وی با این تعبیر، همان طور که از بلاد ایران سخن گفته، بلاد مجاور، مرتبط و متصل به ایران بزرگ را نیز مطرح ساخته است که هم تحت حکومت واحد ایرانی بوده اند و هم زبانشان با زبان معیار در ایران، یعنی زبان فارسی، یکی بوده است.

ب. به علاوه، قاضی صاعد با این طرز تعبیر، می خواهد فخامت و عظمت دولت ایران و ایرانیان را نیز نشان دهد، همچنان که از طرح خلاصه گونه و موجز تاریخ دولت در ایران که آن را از کتاب مفصل دیگر خود، جوامع اخبار الامم من العرب والمعجم، به اختصار در دنباله همین بحث در التعریف بطبقات الامم نقل کرده، نیز همین منظور را داشته است.

ج. همچنین توجه به جمله پایانی همین عبارت که خود

قاضی صاعد گفته است: «... إلا أنهم كانوا يتباينون في شيء يسير من اللغات» نیز مؤید دیگری بر این حقیقت است که عبارت «... و ما اتصل بكل هذه البلاد» ارجحیت دارد، زیرا جمله مذکور به اختلاف لهجه هایی از زبان فارسی نظر دارد که به خصوص در مناطق مرزی بیشتر رواج داشته اند.

د. افزون بر اینها، عبارت مذکور به وسیله مصحح تنظیم شده، بلکه از روی چند نسخه که مصحح در اختیار دارد، انتخاب شده است؛ از جمله، از روی نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی پاریس که از آن، فیلمی برای مصحح ارسال شده است و بخش خدمات فنی و امور چاپ کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)، آن را مانند فیلم های نسخه های دیگر چاپ عکسی کرده اند و جزو نسخه های خطی ارزشمند التعریف بطبقات الامم است که در اختیارمان قرار گرفته و شما می توانید، تصویر صفحه هایی از آن را که در مقدمه کتاب چاپ شده است، ملاحظه فرمایید.

هـ. گذشته از همه اینها، می دانیم که قاضی صاعد به تکرار عبارت ها و به مترادف آوردن لغت ها عادت ندارد و همان طور که ناقد محترم نیز یادآوری کرده اند، وی معانی زیادی در «حجم کم» می آورد و به «قناعت در تعبیر» عادت دارد، پس بدین لحاظ و نیز چون همان طور که ناقد محترم خود تذکر داده اند: «در باره کلدانی ها عبارتی قریب به عبارت ترکیبی پیشنهادی» ایشان آورده است، لذا، در می یابیم که برای پیش نیامدن تکرار و مترادف، عبارت انتخابی مصحح اصالت و تقدم دارد، نه عبارت پیشنهادی ناقد محترم.

۸. «بمشارك الأرض» صحیح است،

«بأقصى المشارق الأرض» ۱۹

ناقد دنباله مطلب را چنین آورده است: «و یا در صفحه ۱۴۶

بین عبارات مصحّح و نسخه ش: عبارت تنظیمی مصحّح: «ومساكنهم بمشارك الأرض المعمور، ما بين خطّ معدلّ النهار الى اقصى الأقاليم السبعة في الشمال» عبارت نسخه ش: «ومساكنهم باقصى المشارق الأرض المعمور...».

به عرض ناقد محترم می‌رسانیم که اگر عبارت نسخه «ش» را که شما برای متن پیشنهاد می‌فرمایید، برمی‌گزیدیم، دست کم، سه اشکال پدید می‌آید:

الف. واژه «اقصى» در یک جمله، دوبار تکرار می‌شد که برخلاف سبک نگارش قاضی صاعد اندلسی است؛

ب. از لحاظ جغرافیایی نیز موضوع، غلط می‌شد؛ زیرا صحبت از چین است که در شرق معموره زمین قرار دارد، نه در اقصای مشارق معموره؛

ج. از همه بدتر، اگر عبارت پیشنهادی ناقد را انتخاب می‌کردیم، آیا دانش آموزان دختر و پسر سال اول دبیرستان که در کتاب درس عربی خود، چنین خوانده‌اند: «اسم مضاف، ال و تنوین نمی‌گیرد» (ص ۳)، بر ما اشکال نمی‌کردند؟!

۹. «البلد» بهتر است، یا «البرد»؟

بعد از آن ناقد محترم نوشته است: «و در صفحه ۱۴۷: عبارت تنظیمی مصحّح: «علی أنّهم لم یوغلوا فی الشمال فتلحقهم آفة البلد ولانتمکونوا فی الجنوب فتفضی الیهم طبیعة الموضع بل مساکنهم قریبة من البلاد المعتدلة الهوا...» عبارت نسخه ب: «... علی أنّهم لم یوغلوا [هكذا] فی الشمال فتلحقهم [در نسخه ب: «فیلحقهم» است و «ناقد محترم» آن را به صورت دلخواه تغییر داده‌اند!] آفة البرد ولانتمکونوا...». آن گاه افزوده‌اند: «آیا با توجه به این که صاعد اندلسی درباره تأثیر آب و هوا در روحمیات و افکار بشری سخن می‌گوید، عبارت نسخه ب بهتر نیست؟».

در این مورد، شاید بتوان نظر «ناقد محترم» را پذیرفت؛ اما ملاحظات ذیل را هم نمی‌توان نادیده گرفت.

الف. کاتب نسخه «ب» در یک جمله همین عبارت دو غلط مرتکب شده است. اول، این که «الف» جلو «و» ضمیر بارز جمع مذکر فعل «لم یوغلوا» را نگذارد؛ دوم، این که «تلحقهم» را به صورت مفرد مذکر: «فیلحقهم» آورده است که هر دو مورد، غلط می‌باشند و از این رو، ضریب احتمال غلط بودن «البرد» نیز بالا می‌رود و درجه اعتبار آن را پایین می‌آورد.

ب. بی‌گفتگو، قاضی صاعد، دقیق‌تر و فهمیده‌تر از آن است که «البرد» را «آفة» به شمار آورد و در متنی علمی، مثل: التعریف بطبقات الامم بنویسد: «فتلحقهم آفة البرد»، در حالی

که برودت و حرارت، درجه‌های پایین و بالایی از یک پدیده‌اند و هیچ کدام از درجه‌های این پدیده طبیعی «آفة» نیستند، بلکه از آثار «طبیعت مکان»‌اند که در همین عبارت نیز، خود صاعد از آن به عنوان «طبیعة الموضع» یاد کرده است و می‌دانیم که «البلد» با این معنی، تناسب بیشتری دارد.

ج. به علاوه، «آفة البلد» با منظور قاضی صاعد اندلسی نیز که ناقد محترم بدان اشاره کرده‌اند، مناسبت بیشتری دارد؛ زیرا البته منظور صاعد اندلسی فقط تأثیر آب و هوا در روحمیات و افکار بشری نیست، بلکه تأثیر محیط طبیعی و مکان جغرافیایی نیز هست و می‌دانیم که «البلد» این منظور را بهتر می‌رساند، زیرا با «صنعت ایهام» به «بلاده»=کودنی نیز اشاره دارد و مزید بر این زیبایی، میان آن با «بلاده»- که در عبارت قبل آمده- نیز «جناس اشتقاق» موجود می‌باشد که قطعاً قاضی صاعد، بدین زیبایی‌ها نظر داشته است.

د. از اینها گذشته، میان «آفة البلد» و «طبیعة الموضع» در همین عبارت نوعی «تقارن و تشابه» وجود دارد که با «البرد» اصلاً حاصل نمی‌شود؛ زیرا «آفة» با «طبیعة» متقارن و متشابه است و «البلد» با «الموضع» تقارن و تشابه دارد.

هـ. مزید بر آن چه گفته شد، منظور از «البلد» در این جا، سرزمین شمالی معموره است و منظور از «البرد» در این جا، سرزمین‌های جنوبی معموره زمین است و می‌دانیم که «البرد» که به معنای «سرما» است، چیزی نیست که اختصاص به قطب شمال داشته باشد، به طوری که فقط در صحبت از آن مکان به کار برود، اما در صحبت از قطب جنوب «الموضع» به کار برود. بنابراین همچنان که در این جا «طبیعة الموضع» گفته شده، در آن جا هم «آفة البلد» بایستی آورده می‌شد، نه «آفة البرد».

و. در نسخه «م» (آفة البلاد) آمده که آن، هم انتخاب مصحّح را و هم ضبط نسخه‌های دیگر را که «آفة البلد» آورده‌اند، تأیید می‌کند.

۱۰. «ملک» صحیح است، یا «ملوک»؟

ناقد محترم سپس گفته‌اند: «و در صفحه ۱۹۱: عبارت تنظیمی مصحّح: «وکان فی الدولة العباسیة من ملک الاسلام جماعة من النصاری و الصابئین علماء بقنون العلم...» و نسخه بدل نسخه ی: وکان فی الدولة العباسیة من ملوک الاسلام

جماعة من النصارى ...».

به عرض ناقد محترم می‌رسانیم که در این عبارت، فقط تعبیر «مُلک الاسلام» به معنای «دولت اسلام» صحیح است؛ زیرا وحدت حکومت اسلامی را می‌رساند و با تیزی و ظرافت اندیشه و دقت نظر قاضی صاعد نیز همین تعبیر، مناسبت دارد و به همین لحاظ تعبیر «ملوک الاسلام» در این جا اصلاً مناسب نیست و حتی با وحدت حکومت که در این موضع، مورد نظر قاضی صاعد است، متناقض می‌نماید، زیرا در این جا، نفس دولت و حکومت اسلامی مورد توجه است و به اشخاص یا افراد معینی از فرمانروایان نظر ندارد و بنا بر این، جمع آوردن آن با وحدت مطلوب ناسازگار است و درست به همین دلیل است که در «سه سطر پایین تر»، وقتی قاضی صاعد «دربارهٔ جانشینی جبرئیل بن بختیشوع به جای پدرش» در نزد افراد مشخصی از خلفای عباسی سخن می‌گوید، این عبارت را آورده است: «فلما توفی حل ابنه بعده محله عند ملوک بنی العباس ...» و توجه به کاربرد این دو واژه در **التعريف بطبقات الأمم**، نیز این حقیقت را روشن تر می‌سازد (نک: ص ۲۳۶). علاوه بر اینها، «من ملوک الاسلام» غلط است؛ زیرا هیچ کدام از ملوک اسلام، صابئی و یانصرانی و ... نبوده‌اند!

هیچ وجه بدین شکل، یعنی: به صورت متداول در زبان فارسی، به کار نمی‌رفته است. واژه دیگری که در عبارت انتخابی محقق وجود دارد، «المروین» مثنای «المرو» است و به همین صورت صحیح است؛ چون به طور قطع منظور قاضی صاعد، هر دو «مرو» است: یکی، مرو الرود و دیگری، مرو شاهجان، زیرا قاضی صاعد در تعبیرهای جغرافیایی بسیار دقیق و در شناخت اصطلاح‌های این علم نیز، خیلی وارد بوده است و از این رو به وضوح آشکار است که کاتب نسخه «ش» چون احتمالاً ترک زبان و یا فارسی زبان بوده و «نیسابور» و «المروین»، هر دو، برایش نامأنوس بوده‌اند، آنها را به صورت نادرست، اما مفهوم تر و آشنا تر برای خود، یعنی: به شکل «نیسابور» و «المرو» کتابت کرده است و بنابراین عبارت نسخه «ش» نه تنها از اصالت و تقدم برخوردار نیست، بلکه غلط است.

۱۲. «الثقافة» درست است، یا «الثقافة»؟

ناقد محترم آن گاه فرموده‌اند: «در صفحه ۱۴۶ دربارهٔ قوم ترك می‌خوانیم: ... و فضيلتهم التي برعوا فيها واحرزوا فضلها معاناة الحروب و معالجة آلتها فهم احذق الناس بالفروسية والثقافة و ابصرهم بالطنع و الضرب و الرماية». و این در حالی است که صاعد اندلسی دربارهٔ اقوامی بحث می‌کند که عنایتی به علوم نداشتند. حال چگونه این قوم بی‌اعتنا به دانش، احذق الناس ... بالثقافة شده‌اند، چندان روشن نیست؟».

به عرض ناقد محترم می‌رسانیم که «الثقافة» دو معنی دارد: یکی، معنای حقیقی و دیگری، معنای مجازی. معنای حقیقی آن: «تیز و صاف و آماده سازی نیزه برای مسابقهٔ نیزه زنی» و در عین حال «برگزاری مسابقهٔ نیزه زنی و جنگ سرنیزه» و در اصطلاح: «نیزه گذاری» (نک: کلیهٔ معجم‌های معتبر زبان عربی، ذیل واژه «ثقف»). اما معنای مجازی آن، گویا به «علاقة تشبیه» عبارت است از: «تهذیب و پاک و درست سازی شخصیت کودک» و سپس همین معنی، به «علاقة خاص و عام» در دوره‌های متأخر و معاصر، معنای مجازی گسترده تر «تعلیم و تربیت» و «فرهنگ» را نیز پیدا کرده است. این معنای اخیر به خصوص در دوره‌های پسین و به تدریج، برای «الثقافة» پیدا شده؛ و اما در متون اسلامی ادوار پیشین بیشتر در همان معنای حقیقی نخستین به کار می‌رفته است و همواره در این معنی، در

۱۱. «نیسابور» و «المروین» صحیح‌اند،

یا «نیسابور» و «المرو»؟

ناقد محترم سپس نوشته است: «در صفحه ۱۴۲ دلیل تقدیم عبارت ذیل بر نسخه «ش» نیز معلوم نشد: عبارت تنظیمی: «... الی بلاد خراسان کنیسابور و المروین و سرخس ...». عبارت نسخه ش: «الی بلاد خراسان کنیسابور و المرو و سرخس ...» (ص ۴۱).

به عرض ناقد محترم می‌رسانیم که واژه «نیسابور» بدین شکل فارسی است و در زبان عربی از قدیم به کار نرفته و حتی امروزه هم چندان کاربردی ندارد، شکل عربی شده (معرب) این کلمه: «نیسابور» با «سین» است، نه با «شین» و حتی نام‌های: «حاکم نیسابوری» و «تاریخ نیسابور» در متون به همین گونه آمده است. نیز در کتاب **معجم البلدان**، یاقوت حموی، نیسابور را در ذیل مدخل «نیسابور» با «سین» شرح داده، همچنین در **المتجدد** که مؤلف شکل فارسی کلمه را هم در جلو مدخل اصلی در میان دو کمانک به صورت (نیسابور) آورده است و بنا بر این ملاحظه‌ها، درمی‌یابیم که عبارت نسخه «ش» غلط است، چون مطمئن هستیم که این واژه در زبان عربی، به خصوص در عصر صاعد اندلسی، آن هم در عربی اندلسی، به

کنار همان «الفروسیة = سوارکاری» می‌نشسته و این استعمال آن قدر در زبان عربی شیوع داشته که حتی بر زبان‌های اسلامی دیگر، نیز تأثیر گذارده و پیوسته، همان‌طور که در زبان عربی، این دو واژه را با هم به کار می‌برده‌اند و «الفروسیة و الثقافة» می‌گفته‌اند، در این زبان‌ها نیز درست در همان قرن‌های چهارم و پنجم هجری - که عصر قاضی صاعد اندلسی است - آنها را با هم و در کنار هم، به خصوص در باب بحث دربارهٔ اقوام و ملل کوچ‌نشین به کار می‌برده‌اند و مثلاً در زبان فارسی می‌گفته‌اند: «سوارکاری و نیزه‌گذاری». بررسی تاریخی واژه‌ها و مفاهیم نیز، این مطلب را اثبات می‌کند و در این زمینه، به خصوص آثار حماسی و دیوان‌های شاعران حماسه‌سرا، راهنمای خوبی هستند، چنان‌که به عنوان مثال، حکیم ابوالقاسم فردوسی هم در «داستان ضحاک با پدرش»، چنین گفته است:

«یکی مرد بود اندر آن روزگار

ز دشت سواران نیزه‌گذار»

(ر. ک: شاهنامه فردوسی، به کوشش پرویز اتابکی، تهران،

شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۸)

چنان‌که ملاحظه می‌شود، در این جا «سوارکاری = الفروسیة» در کنار «نیزه‌گذاری = الثقافة» به کار رفته است.

با توجه به این توضیح، دیگر هیچ وجهی برای این سخن ناقد نیز باقی نمی‌ماند که گفته‌اند: «و در نسخه ج به جای الثقافة، النفاقة آمده است که نزدیک به النفاقة به مفهوم جنگیدن است...» زیرا مطمئن هستیم که تعبیر درست، همان «الثقافة» می‌باشد که به معنای «نیزه‌گذاری» است و بنابراین، دیگر هیچ نیازی هم نیست که ترجیح را به نسخه بدل «النفاقة» بدهیم و سپس مجبور شویم که آن را تصحیف شده «النفاقة» و... فرض کنیم، تا از آن واژه که خود معانی متعدد دیگری هم، به جز «جنگیدن» دارد، مفهوم «جنگیدن» را به دست بیاوریم که خود قاضی صاعد در متن همین عبارت، آن را با همهٔ صور و انواعش، با تعبیر جامع و زیبای: «معاناة الحروب» آورده است.

۱۳. «العلم» بهتر است، یا «المعلم»؟

ناقد محترم سپس نوشته‌اند: «در صفحه ۱۸۴ دربارهٔ فرق فلاسفه یونان و علل نام‌گذاری هر کدام می‌نویسد: عبارت تنظیمی محقق: «... والثانی من اسم البلد الذی کان فیہ مبدأ ذلک العلم...» و در توضیح فرقهٔ دوم می‌آورد: «... واما الفرقة المسماة من اسم البلد الذی کان منه الفیلسوف فشیعة ارسطیفوس من اهل قورینا...».

سپس چنین افزوده‌اند: «چنان‌که ملاحظه می‌کنید در

عبارت اول، فرقهٔ دوم را منسوب به شهری می‌کند که مبدأ «فلسفه» بود و در عبارت دوم که مصداق عبارت اول را تعیین می‌کند، فرقه را منسوب به شهری می‌کند که فیلسوف یعنی ارسطیفوس از آن شهر است».

به عرض ناقد محترم می‌رسانیم که در عبارت اول، آن جا که قاضی صاعد گفته است: «مبدأ ذلک العلم»، روشن است که با تعبیر «العلم» که به طور مطلق و بدون قید «ذلک»، آورده شود، تفاوت دارد و در حقیقت «ذلک العلم»، مثل «تلک الفلسفة» است که با «الفلسفة» فرق دارد و همان‌طور که «ناقد محترم» نیز توجه کرده‌اند، در این جا بحث از مکتب‌های فلسفی و منشأ نام‌گذاری آنهاست، نه از منشأ مطلق فلسفه؛ زیرا وقتی که می‌گوییم: «این علم و آن علم، این فلسفه و آن فلسفه»، با وقتی که می‌گوییم: «علم» یا «فلسفه»، این دو تعبیر با هم تفاوت دارند. به عبارت دیگر مطلق با مقید، عام با خاص و مجموعه با زیرمجموعه فرق دارد و در این جا، واژه «ذلک» خود، یک قرینهٔ لفظی تعیین‌کنندهٔ مقصود است و می‌رساند که منظور «فلسفه» به طور مطلق نیست، تا سخن از مبدأ «فلسفه» رفته باشد، بلکه منظور مکتب‌های فلسفی خاصی است که مکتب فلسفی قورینایی، یکی از آنهاست و این امر همان چیزی است که ناقد محترم هم تا حدودی متوجه آن شده و گفته‌اند: «مکتب قورینایی را به شهر قورینا محل تولد ارسطیفوس منسوب می‌دانند و مؤسس مکتب نیز خود ارسطیفوس است». بنابراین، دیگر هیچ گونه نیازی نیست که به جای «ذلک العلم» که منظور از آن، همان مکتبی است که چون منشأش قورینا بوده، «مکتب فلسفی قورینایی» نام‌گذاری شده است، «ذلک المعلم» را بیاوریم. همچنین این سخن که گفته‌اند: «مبدأ فلسفه نیز شهر قورینا نیست»، توضیح واضحی است؛ زیرا روشن است که در این عبارت، سخن از یک مکتب فلسفی خاص: «مکتب قورینایی» و منشأ آن است، نه از منشأ فلسفه به طور کلی و بنا بر این تقدم با همان «العلم» است که مصحح انتخاب کرده است، نه با «المعلم» که ناقد محترم پیشنهاد فرموده‌اند.

۱۴. آیا «الفتنه» صحیح است، یا «الحنیة»؟

آن‌گاه ناقد محترم نوشته‌اند: «در صفحه ۲۳۵ محقق محترم عبارتی تنظیم کرده است که چندان مفهوم روشنی ندارد، در حالی که اگر از نسخه بدل س بهره می‌گرفت عبارت مفهوم پیدا

می‌کرد، عبارت تنظیمی: ... الى أن توّطد الملك فيها لبني امية و بعد عهد اهلها بالفتنة ... در این عبارت جمله دوم مفهوم روشنی ندارد. بهتر بود چنین آورده شود؛ «الى أن توّطد الملك فيها لبني امية و بعد عهد اهلها بالحنية ... که به مفهوم انعطاف پذیر و تسلیم شدن [هكذا!] است و در نسخه «س» نیز «الحنية» ذکر شده است».

به عرض ناقد محترم می‌رسانیم که قاضی صاعد اندلسی در تعبیر از آشوب‌ها، تحوّل‌ها و آشفتگی‌های سیاسی و اجتماعی، واژه «الفتنة» را به کار می‌برد که مفهوم بسیار روشنی دارد، زیرا درست به همان معنای آشوب و آشفتگی است. این امر به صفحه ۲۳۵ هم منحصر نیست، بلکه در هر جای **التعريف بطبقات الأمم** که سخن از تحوّل‌ها و آشفتگی‌های سیاسی و اجتماعی باشد، او همین کلمه را به کار می‌برد. از جمله در صفحه ۲۴۳ و ... نیز کلمه‌ای که برای بیان همین معنی به کار رفته، «الفتنة» است و در هیچ موردی چنان نیست که مفهوم روشنی نداشته باشد و احتیاج به استفاده کردن از نسخه بدل‌های دیگر، از قبیل: «الحنية» و مانند آن باشد. در این جا هم منظور از «الفتنة=آشوب»، جنگ‌های افتتاح اندلس و آشفتگی‌های ناشی از آن است و مفهوم آن، این است که: در اندلس پس از استواری حکومت اموی و دور شدن روزگار آن از «فتنه»، یعنی: «آشفتگی‌های اجتماعی و آشوب‌های سیاسی جنگهای افتتاح» و بعد از فروخفتن اضطراب‌ها، همت‌های اندلسیان به طلب علوم متوجه گردید (نک: ص ۲۳۵-۲۳۶). نیز قاضی صاعد وقتی که زمان گسترده‌گی ضدیت قبایل و طوایف اندلس را با حکومت متمرکز امویان، مطرح کرده است و از آشوب‌ها و فتنه‌هایی که به براندازی آن حکومت انجام‌میدند و «ملوك طوایف» را ایجاد کردند، سخن گفته، باز از آن روزگار پر آشوب به عنوان: «زمان الفتنة» یاد کرده است (ص ۲۳۶)، و چنان که ملاحظه می‌شود، در همه موارد، مفهوم، به طور کامل، روشن است و هیچ ابهامی وجود ندارد و نیازی نیست که برای روشنی معنای عبارت از نسخه «س» استفاده شود که به طور قطع، غلط، و بی‌معنی است و به علاوه با قسمت‌های دیگر متن هم نمی‌خواند. پس نتیجه می‌گیریم که «الفتنة» صحیح است که مصحح نیز همان را انتخاب کرده است.

۱۵. منظور، کدام چاپ شیخو است؟

ناقد محترم سپس گفتار مصحح را درباره دو چاپ مختلف شیخو، با هم درآمیخته و در نتیجه، معلوم است که چه معجونی پدید می‌آید و چه تناقض‌هایی روی می‌نمایند! ایشان از جمله،

سخنان مصحح را درباره چاپ اول شیخو که در ضمن مجله «المشرق» سال ۱۹۱۱ م صورت گرفته، نقل کرده، اما توجه نداشته‌اند که این سخنان به چاپ اول شیخو ارتباط دارند و مصحح درباره این چاپ گفته است: «شیخو برای تصحیح متن اصلاً از نسخه‌های لندن و استانبول استفاده نکرده است» (ص ۱۰۳).

«ناقد محترم» پس از نقل عبارت فوق، سخن مصحح درباره چاپ دوم شیخو را نقل کرده‌اند که مصحح در آن تذکر داده است که: «شیخو در چاپ دوم و مستقل خود، در پایان کتاب و به صورت یکجا نسخه بدل‌هایی از نسخه‌های موزه بریتانیا افزوده است» و طبعاً از این کار شیخو برای خواننده کتاب، مشکلاتی پدید آمده؛ و چون ناقد محترم توجه نکرده‌اند که در این جا، حرف مصحح درباره چاپ دوم شیخوست، نه چاپ اول و در آن جا، سخن مصحح درباره چاپ اول و نامستقل شیخو بوده است، نه درباره چاپ دوم و مستقل، همین بی‌توجهی سبب شده است، تا چنین بگویند: «اما محقق خود چند صفحه قبل آورده است، شیخو چاپ مستقل خود از کتاب را پس از دسترسی به نسخ موجود در موزه بریتانیا به سال ۱۹۱۲ م به پایان رسانیده است» و بعد قول مصحح را درباره نسخه‌هایی نقل کرده‌اند که شیخو از آنها در این چاپ استفاده کرده و از این رو، طبیعی است که شگفت زده بگویند: «از این عبارت شیخو که مصحح آن را نقل کرده [و مربوط به چاپ دوم شیخوست که نسخه بدل‌هایی دارد]، چنین به دست می‌آید که شیخو بخلاف تصور محقق [که در چاپ اول، شیخو از هیچ نسخه بدلی استفاده نکرده است] به یک نسخه اکتفا نکرده است!»

بدین ترتیب، درمی‌یابیم که ناقد محترم چاپ نامستقل و چاپ مستقل شیخو را با هم یکی شمرده‌اند و در نتیجه میان سخنان مصحح درباره چاپ نامستقل و بدون نسخه بدل و چاپ مستقل و دارای نسخه بدل، نتوانسته‌اند وحدت بیابند و در نتیجه فکر کرده‌اند که میان صدر و ذیل سخن، تناقض موجود است.

البته، اگر ناقد محترم به صفحه‌های ۹۷-۱۰۰ کتاب، اندکی توجه می‌کردند، ممکن بود که این اشتباه برای ایشان پیش نیاید، مصحح در ابتدای بحث مربوط به چاپ‌های کتاب **التعريف بطبقات الأمم**، تحت عنوان: «چاپ شیخو»، چنین گفته است: «لویس شیخو، از کتاب **التعريف بطبقات الأمم** دو چاپ به عمل آورده است. یکی در سال ۱۹۱۱ م در ضمن سال چهاردهم

مجله‌المشرق که خود، صاحب امتیاز آن مجله بوده و دیگری چاپ مستقل کتاب در بیروت، المطبعة الكاثولیکية در سال ۱۹۱۲م.

۱۶. درهم آمیختگی در چاپ شیخو، چگونه است؟

ناقد محترم سپس گفته اند: «ایراد دوم وی [مصحح] بر چاپ شیخو این است که شیخو توضیحات خود و دیگران را با متن درهم آمیخته است» و سپس آرزوکنان، گفته اند: «کاش محقق محترم جهت نمونه موردی از این درهم آمیختگی را نقل می کرد».

به نظر می رسد که خوب است ناقد محترم خود چاپ شیخوی کتاب را بار دیگر بررسی نمایند، تا دریابند که چون این وضعیت در بیشتر صفحه های کتاب مشاهده می شود، مصحح موردی برای نمونه از این درهم آمیختگی نقل نکرده است! شما خود می توانید، در تمامی صفحه ها پراکنده های را بیابید که هیچ معنایی ندارند و به خصوص در صفحه های زیادی هم مشاهده می کنید که قلاب هایی باز شده اند که هرگز بسته نمی شوند! و درهم آمیختگی ها، از همین جا پدید آمده اند؛ برای نمونه نک: ص ۲۲، ۲۵، ۳۸ و ...

۱۷. آیا توقع «طرح مسأله»، با انتظار «پاسخ گفتن» یکی است؟

ناقد محترم سپس نوشته اند: «در ایراد ششم می نویسد که قاضی صاعد قسمتی از مباحث ارسطو را نقل کرده است و این نقل ها با ترجمه های منطق ارسطو که در آن روزگار موجود بوده، مطابقت ندارد، سؤالی مطرح است که قاضی صاعد این قسمت را از کجا نقل کرده است؟ آیا خود یونانی می دانست و یا از ترجمه فارابی نقل کرده است. شیخو این مسأله را مطرح نکرده و از کنار آن گذشته است».

معلوم نیست که چرا ناقد محترم مطالب و سخنان مصحح را به طور ناقص نقل کرده اند؟ و یا چرا ایشان، آن چه را درباره رژی بلاشر گفته بوده ایم، در باره شیخو آورده اند؟! مصحح گفته است: «نه شیخو و نه بلاشر، هیچ کدام از اساس در زمینه طرح این مسأله وارد نشده اند» (ص ۱۰۶) و این مطلب اصلاً به عنوان اشتباه چاپ شیخو یاد نشده است، تا «ناقد محترم» بگویند: «این - دست بالا - یک قصور است» (ص ۴۲) و بیافزایند که: «اگر کسی در اهمیت و عظمت کار قاضی صاعد اندلسی مطلبی می نوشت، باید به این موارد دقت می کرد و نه یک مصحح کتاب». ایشان توجه نفرموده اند که مخصوصاً عمل بلاشر، تصحیح کتاب التعریف بطبقات الأمم نبوده، بلکه وی،

هم به عنوان پایان نامه درجه دکتری خود در دانشگاه پاریس، «در اهمیت و عظمت کار قاضی صاعد اندلسی مطلبی» نوشته و هم آن کتاب را با تعلیقاتی مفید به زبان فرانسوی ترجمه کرده است (نک: ص ۱۰۲-۱۰۳) و بنا بر این وی - دست کم - حتی به تأیید خود ناقد محترم: باید به این موارد دقت می کرد. (ص ۴۲) به علاوه، آن چه از سوی مصحح ابراز شده، توقع طرح مسأله هایی از این قبیل، از سوی محققان محترم و استادان گرامی است، و خود تأکید کرده ایم که «طرح این مسأله» ضرورت دارد و لیکن «پاسخ» آن را از ایشان نخواسته ایم، بلکه آن را مستلزم تحقیقی مستقل شمرده ایم. روشن است که تأکید بر «تحقیق مستقل» به وضوح می رساند که این امر، از مصححان و حتی از محققان کتاب خواسته نشده و ناقد محترم نیز متن سخنان مصحح را نقل کرده اند که گفته است: «این مسأله بدون گفتگو درخور تعمق است و البته برای پاسخ به این پرسش ها، دست کم، یک تحقیق مستقل باید صورت گیرد؛ زیرا این موضوع خود، یکی از مسائل پژوهیدنی است و ارزش مطالعاتی بالایی دارد»، لیکن به حقیقت امر، توجه نفرموده اند و از این رو مجبور شده اند که به نوعی «مغالطه» پناه ببرند و از مصحح «پاسخ گفتن» را بطلبند و آن را جای «طرح مسأله» قرار دهند که مصحح آن را از بلاشر توقع داشته و برای پاسخش «تحقیق مستقل» را پیشنهاد داده است و آن گاه بگویند: «اگر چنین است چرا وی به این پرسش پاسخ نگفته است؟! بدون آن که در نظر آورند که مصحح علاوه بر طرح این مسأله، به این پرسش - البته، نه در حد یک تحقیق مستقل - پاسخ هم داده است، ولی «ناقد محترم» طبق معمول بدان نیز توجه نکرده اند. ایشان می توانند پاسخ را در مقدمه مصحح بر کتاب (ص ۱۰۶-۱۰۷) ملاحظه بفرمایند.

در خاتمه از ناقد محترم که بذل توجه کرده و برای معرفی این اثر عظیم «تاریخ جهانی علوم و دانشمندان»، مقاله گذری بر التعریف بطبقات الأمم را نوشته اند، بسیار تشکر می کنم و پیوسته در انتظار انتشار مقاله ها و آثار وزین تری، در نقد عالمانه این سند افتخار، التعریف بطبقات الأمم، از سوی نقادان فرهیخته و هنرمند هستم. من الله التوفیق و علیه التکلان.

○